

نقد تاریخی اجتماعی داستان «بیله دیگ، بیله چغندر» و داستان «نمک گندیده» بر پایه نظریه کلود دوشه

سمیه علی اکبرزاده^۱، ماندانا علیمی^۲، علی فلاح^۳

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان. دانشگاه آزاد اسلامی. گرگان. ایران

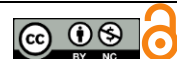
۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد آزادشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، آزادشهر، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: Mandana.alimi@iau.ac.ir

چکیده

زبان داستان به عنوان یکی از مؤثرترین ابزارهای انتقال مفاهیم اجتماعی، تاریخی و فرهنگی در ادبیات بررسی شده است. ادبیات داستانی، به ویژه در قالب طنز، بستری توانمند برای بیان نقدهای اجتماعی فراهم می‌آورد و نویسندگان بسیاری در تاریخ معاصر ایران از آن بهره گرفته‌اند. در این راستا، نظریه تاریخی-اجتماعی کلود دوشه، که تمرکز ویژه‌ای بر روایت متنی و نشانه‌های اجتماعی درون متن دارد، به عنوان چارچوب نظری این پژوهش انتخاب شده است. بر اساس این نظریه، آثار ادبی بازتابی از ساختارهای اجتماعی، طبقاتی، سیاسی و فرهنگی جامعه‌اند و با تحلیل آن‌ها می‌توان به لایه‌های پنهان واقعیت تاریخی و اجتماعی پی برد. در این پژوهش، با روش کتابخانه‌ای و تحلیل محتوای متون، دو داستان از محمدعلی جمالزاده، «بیله دیگ، بیله چغندر» و «نمک گندیده»، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. جمالزاده از نخستین نویسندگانی است که با نگاهی انتقادی و طنزآمیز، ساختارهای قدرت، فساد، تبعیض و نابرابری اجتماعی را در داستان‌های خود به تصویر کشیده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که این دو اثر به روشنی بازتاب‌دهنده شرایط اجتماعی، سیاسی و طبقاتی ایران در زمان خود هستند و از طریق نظریه دوشه، می‌توان چگونگی تأثیر ساختارهای اجتماعی بر شکل‌گیری بحران‌ها، فساد اداری و ناهنجاری‌های فرهنگی را تحلیل کرد. این پژوهش همچنین نشان می‌دهد که ادبیات داستانی چگونه می‌تواند به مثابه ابزاری برای آگاهی‌بخشی و نقد اجتماعی عمل کند و بین ساختارهای واقعی جامعه و بازنمایی آن در متن ادبی پیوند برقرار نماید.

کلیدواژگان: نقد تاریخی - اجتماعی، کلود دوشه، سید محمدعلی جمالزاده، بیله دیگ، بیله چغندر، نمک گندیده.



شیوه استناددهی: علی اکبرزاده، سمیه. علیمی، ماندانا. و فلاح، علی. (۱۴۰۴). نقد تاریخی اجتماعی داستان «بیله دیگ، بیله چغندر» و داستان «نمک گندیده» بر پایه نظریه کلود دوشه. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۳(۲)، ۱-۲۴.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۲ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۳۰ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۳۰ شهریور ۱۴۰۴

The Treasury of Persian Language and Literature

Socio-Historical Criticism of the Stories “Bileh Dig, Bileh Choghondar” and “Namake Gandideh” Based on Claude Duchet’s Theory

Somayeh Ali Akbarzadeh¹, Mandana Alimi^{2*}, Ali Fallah¹

1. Department of Persian Language and Literature, Gorgan Branch, Islamic Azad University, Gorgan, Iran.

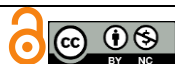
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Azadshahr Branch, Islamic Azad University, Azadshahr, Gorgan, Iran.

*Corresponding Author’s Email: Mandana.alimi@iaau.ac.ir

Abstract

The language of fiction has been studied as one of the most influential tools for transmitting social, historical, and cultural concepts in literature. Fictional literature, especially in the form of satire, provides a powerful platform for expressing social criticism, and many writers in the modern history of Iran have utilized it. In this regard, Claude Duchet’s socio-historical theory, which places special emphasis on textual narration and the social signs embedded in the text, has been chosen as the theoretical framework of this study. According to this theory, literary works are reflections of the social, class, political, and cultural structures of society, and analyzing them can reveal the hidden layers of historical and social realities. In this study, using a library method and textual content analysis, two stories by Mohammad Ali Jamalzadeh—Bileh Dig, Bileh Choghondar and Namake Gandideh—have been examined. Jamalzadeh is one of the first authors who, with a critical and satirical perspective, depicted structures of power, corruption, discrimination, and social inequality in his stories. The findings of the study show that these two works clearly reflect the social, political, and class conditions of Iran in their time. Through Duchet’s theory, it is possible to analyze how social structures contribute to the emergence of crises, administrative corruption, and cultural disorders. This research also demonstrates how fictional literature can function as a tool for raising awareness and social criticism, creating a link between the actual structures of society and their representation in literary texts.

Keywords: *Socio-historical criticism, Claude Duchet, Mohammad Ali Jamalzadeh, Bileh Dig, Bileh Choghondar, Namake Gandideh.*



How to cite: Ali Akbarzadeh, S., Alimi, M., & Fallah, A. (2025). Socio-Historical Criticism of the Stories “Bileh Dig, Bileh Choghondar” and “Namake Gandideh” Based on Claude Duchet’s Theory. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 3(2), 1-24.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 10 May 2025

Revise Date: 13 August 2025

Accept Date: 21 August 2025

Publish Date: 21 September 2025

مقدمه

ادبیات داستانی همواره یکی از کارآمدترین ابزارهای بازنمایی و نقد ساختارهای اجتماعی و تاریخی در جوامع گوناگون بوده است. در جوامعی که امکان نقد مستقیم قدرت و مناسبات ناعادلانه وجود نداشته، نویسندگان از ظرفیت‌های نمادین، استعاره و طنزآمیز داستان بهره گرفته‌اند تا واقعیت‌های پنهان یا سرکوب‌شده جامعه را بازگو کنند. در ادبیات فارسی، این نقش به‌ویژه از دوران مشروطه به بعد، پررنگ‌تر شده است. در این دوره، داستان‌نویسی نوین در ایران شکل گرفت و زمینه را برای بروز اندیشه‌های انتقادی، به‌ویژه درباره نظام‌های قدرت، ساختار طبقاتی، تبعیض، فساد اداری، نابرابری فرهنگی و تضادهای سنت و تجدد فراهم ساخت. در این میان، سید محمدعلی جمالزاده به‌عنوان یکی از پیشگامان داستان‌نویسی مدرن فارسی، جایگاه ویژه‌ای دارد. آثار او، به‌ویژه در دو مجموعه «یکی بود، یکی نبود» و «کهنه و نو»، از نمونه‌های بارز داستان‌های اجتماعی انتقادی در ادبیات معاصر ایران‌اند. جمالزاده با زبانی طنزآلود و عامیانه، مسائل پیچیده جامعه ایرانی را به زبان ساده و ملموس برای مخاطب بازگو می‌کند. دو داستان «بیله دیگ، بیله چغندر» و «نمک گندیده» نمونه‌هایی گویا از این تلاش او هستند؛ آثاری که در آن‌ها، بحران‌های اجتماعی همچون فساد، ریاکاری، نابرابری و ناکارآمدی ساختارهای رسمی به چالش کشیده می‌شوند و نویسنده از طریق روایت‌هایی کنایه‌آمیز، تصویری از جامعه‌ی متزلزل و بحران‌زده ایران ارائه می‌دهد. از سوی دیگر، در حوزه نقد ادبی، رویکرد نقد تاریخی-اجتماعی روشی مؤثر برای تحلیل متون ادبی در پیوند با بستر تاریخی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن‌هاست. در این میان، نظریه کلود دوشه به‌عنوان یکی از نظریه‌های مهم این حوزه، بر تحلیل متن در نسبت با ساختارهای اجتماعی و روابط قدرت تأکید دارد. دوشه معتقد است که هر متن ادبی، حامل ردپایی از

واقعیت‌های تاریخی و گفتمان‌های اجتماعی زمانه خود است و از طریق زبان، روایت، شخصیت‌پردازی و عناصر نشانه‌شناختی می‌توان مناسبات اجتماعی بازتاب‌یافته در آن را رمزگشایی کرد. نظریه او بر این نکته تأکید دارد که ادبیات نه صرفاً بازتابی منفعل، بلکه بازتولیدکننده واقعیت اجتماعی است و از این‌رو باید لایه‌های درونی متن را در پیوند با زمینه بیرونی آن تحلیل کرد. با توجه به آنچه گفته شد، مسئله اصلی این پژوهش آن است که چگونه می‌توان دو داستان «بیله دیگ، بیله چغندر» و «نمک گندیده» را بر پایه نظریه تاریخی-اجتماعی کلود دوشه تحلیل کرد؟ این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که در این دو داستان، چه عناصر و نشانه‌هایی از بحران‌های اجتماعی، روابط طبقاتی، نهادهای معیوب و فساد ساختاری قابل شناسایی است و چگونه این عناصر در دل روایت داستانی بازنمایی شده‌اند؟ همچنین این مطالعه می‌کوشد بررسی کند که زبان طنزآمیز جمالزاده چگونه در خدمت افشا و نقد نظام‌های معیوب اجتماعی قرار گرفته و چگونه روایت‌های داستانی او به بازنمایی گفتمان‌های مسلط و مقاومت‌های درون‌متنی در برابر آن‌ها می‌پردازد.

رابطه ادبیات و جامعه همواره یکی از موضوعات مهم در مطالعات ادبی و اجتماعی^۱ بوده است. ادبیات نه تنها محصول ذهنی نویسنده است، بلکه بازتابی از ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی جامعه است. ادبیات می‌تواند ابزاری برای نقد اجتماعی و تاریخی و بستری برای بیان دیدگاه‌های انتقادی نسبت به جامعه باشد. برای مثال نویسندگانی چون ویکتور هوگو^۲، جورج اورول^۳ و جان اشتاین‌بک^۴ در برابر نقد نابرابری، استثمار و ظلم اجتماعی سخن گفته‌اند. می‌توان گفت که رابطه تنگاتنگی میان ادبیات و جامعه وجود دارد که ادبیات می‌تواند محرکی برای تغییرات اجتماعی باشد و به نقد سنت‌ها، بررسی مسائل انسانی و اجتماعی و تاریخی بپردازد. در حقیقت، «نویسندگان آثار ادبی هنرمندان

^۳. George Orwell

^۴. John Steinbeck

^۱. Literary and Social Studies

^۲. Victor-Marie Hugo

خلاق هستند که حقایق آشکار و نهان محیط پیرامون خویش را با نگاهی موشکافانه درمی‌یابند و آن را در ظرف آثار خویش می‌گنجانند تا سندی واقع‌گرا برای درک اوضاع جوامع بشری ترتیب داده، اذهان مخاطبان را به‌سوی فهم واقعیات اجتماعی سوق دهند.^(۱) در این میان داستان‌های عامیانه بازتاب‌دهنده فرهنگ، زندگی روزمره و تجربه‌های مشترک مردم است که نقش مهمی در تبیین و انتقال ارزش‌ها، باورها و تجربه‌های اجتماعی ایفا می‌کند. نقد اجتماعی از مسائلی است که در ادبیات کاربرد دارد. «نقد اجتماعی در واکنش به نقد نو و در مقیاس با مفهوم نقد روان‌شناختی شارل مورون^۱ در فرانسه پا گرفت اجتماعی که پیشروان آن ادموند کرو^۲، کلود دوشه^۳ و بعدها پیر زیما^۴ بودند در دهه ۱۹۷۰ در جهات گوناگونی به پیش رفت و رهیافت‌های گوناگونی را به وجود آورد رهیافت‌هایی که همگی اصول راهنمای مشترکی داشتند. نقد اجتماعی به مفهوم بینامتنیت اختصاص دارد چرا که آن را ابزار مفهومی مناسب برای فهم رابطه متقابل امر اجتماعی و امر متنی می‌انگارد»^(۲). کلود دوشه با نقد تاریخی و اجتماعی خود بر این باور است که تاریخ و جامعه‌شناسی^۵ باید به‌طور همزمان به بررسی ساختارهای اجتماعی، تضادهای طبقاتی و نقش نهادهای قدرت بپردازد^(۳)؛ یکی از رویکردهای کلیدی دوشه تمرکز بر زندگی روزمره و فرهنگ عامه در بررسی تاریخ اجتماعی است. او معتقد است تغییرات اجتماعی و فرهنگی مهم‌ترین بخش‌های تحولات تاریخی هستند که در زندگی روزمره و فرهنگ عامه بازتاب می‌یابد^(۳). محمدعلی جمالزاده از نویسندگان معاصر ایرانی است که با استفاده از قصه‌های نمادین به بازتاب فرهنگ عامه و نقد اجتماعی و تاریخی دست زده است. او که از پیشگامان ادبیات داستانی مدرن ایران است همواره تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را در

داستان‌های خود بازتاب داده است و با نگاه انتقادی و طنزآمیز خود به جامعه، شرایط اجتماعی و اقتصادی مردم عادی را به تصویر کشیده است. یکی از بهترین نظریه‌ها برای بررسی آثار جمالزاده نظریه کلود دوشه در نقد تاریخی اجتماعی است که بر فرهنگ عامه و تضادهای اجتماعی تأکید دارد. بنا به این تصویر، در این مقاله با بهره‌گیری از نقد تاریخی - اجتماعی کلود دوشه به بررسی مفاهیم کلیدی این منتقد ادبی در داستان‌های «بیل دیگ، بیل چغندر» و «نمک گندیده» خواهیم پرداخت تا در بطن آن به مفاهیمی چون نابرابری، استثمار و قدرت پنهان پی برد و با بررسی و تحلیل جدی‌تر از نهادهای قدرت و تضادهای طبقاتی و پویایی اجتماعی به فهم بهتری از شرایط تاریخی جامعه برسیم. در این مقاله با تکیه بر نظریه کلود دوشه تلاش می‌شود تا در داستان «بیل دیگ، بیل چغندر» و «نمک گندیده» نمادهایی ارائه شود تا با شیوه‌ای جامع‌تر و عمیق‌تر جنبه‌های پنهان و نادیده گرفته شده تاریخ اجتماعی روایت عامیانه آشکار شود. بر این مبنا پرسش‌های زیر مطرح می‌شود که در این مقاله به آن پاسخ داده خواهد شد.

- ۱- دو داستان چگونه بازتاب‌دهنده شرایط تاریخی و اجتماعی زمان خود هستند؟
- ۲- نقد کلود دوشه چگونه فساد و معضلات اجتماعی را در دو داستان نشان داده است؟
- ۳- روابط طبقاتی و گروه‌های اجتماعی چگونه با نظریه دوشه بررسی شده‌اند؟

ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

در شرایطی که جامعه ایران در دوره‌های گوناگون با چالش‌های گسترده اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مواجه بوده است، ادبیات به‌ویژه داستان کوتاه، به‌عنوان رسانه‌ای غیرمستقیم اما مؤثر، نقش مهمی در بیان انتقادات اجتماعی ایفا کرده است. بررسی متون

^۴. Pierre v. Zima

^۵. Sociology

^۱. Charles Mauron

^۲. Arthur Edmund Carewe

^۳. Claude Duchet

ادبی کلاسیک و معاصر از منظر جامعه‌شناختی، به ما کمک می‌کند تا درک دقیق‌تری از تحولات تاریخی و ذهنیت عمومی جامعه در دوره‌های مختلف به دست آوریم. در این میان، تحلیل علمی و منسجم این متون با تکیه بر نظریه‌های معتبر، امری ضروری است. نظریه کلود دوشه، به دلیل توجه ویژه‌اش به متن و زمینه اجتماعی آن، ابزاری توانمند برای فهم عمیق‌تر ادبیات انتقادی محسوب می‌شود. از سوی دیگر، آثار جمالزاده هنوز در بسیاری از پژوهش‌ها به طور نظام‌مند و نظریه‌محور مورد تحلیل قرار نگرفته‌اند؛ بنابراین، واکاوی داستان‌های او از منظر نقد تاریخی-اجتماعی، خلأیی جدی را در پژوهش‌های ادبی پر می‌کند.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

نحوه اجتماعی در واکنش به نقد نو و در قیاس با مفهوم نقد روان‌شناختی^۱ شارل مورون در فرانسه پا گرفت. نقد اجتماعی که پیروان ادmond کرو، کلود دوشه و بعدها پی‌رو زیما بودند در دهه ۱۹۷۰ در جهات گوناگونی به پیشرفت و رهیافت‌های گوناگونی را به وجود آورد. اما بی‌شک به گئورگ لوکاچ^۲ و لوسین گلدمن^۳ بیشترین تأثیر را بر نقد اجتماعی داشتند. طبق نقد اجتماعی معنا و ارزش هر اثر هنری به یک گروه اجتماعی و به طور عام‌تر به ساختار اجتماعی نسبت داده می‌شود که به طور تاریخی شکل گرفته است (2).

نقد اجتماعی به بررسی و تحلیل جنبه‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی یک جامعه می‌پردازد و آن را از طریق آثار ادبی، هنری، یا رسانه‌ای بررسی می‌کند. این نوع نقد به دنبال شناسایی مشکلات، نابرابری‌ها و ناکامی‌های اجتماعی است و معمولاً از طریق تفسیر متن یا اثر بر ساختارهای قدرت و نهادهای اجتماعی نقدی ارائه می‌دهد.

«این شکل از نقد اجتماعی با طرح پرسش چگونگی رابطه میان کنش اجتماعی و کنش متنی به بررسی فرایند معناسازی می‌پردازد فرایندی که به واسطه کارکرد نشانه متن در روابطی را با جهان به وجود می‌آورد که در بافت تجربه روزمره نه درک می‌شود و نه درک‌شدنی هستند.» (2). نقد اجتماعی می‌تواند بر مبنای نظریه‌های اجتماعی مانند نظریه مارکسیسم^۴، فمینیسم^۵، پست‌مدرنیسم^۶ و دیگر نظریه‌های انتقادی صورت گیرد. این نظریه‌ها به منتقدان برای تحلیل عمیق‌تر متن کمک می‌کند. از سوی دیگر بررسی متن از منظر تاریخی می‌تواند به شناسایی عواملی که منجر به شکل‌گیری شرایط اجتماعی خاص شده‌اند کمک کند.

«مشخص‌ترین حوزه‌ای که مهر نقد اجتماعی بر آن خورده است بی‌شک حوزه تاریخ نگاری ادبی است. برای مثال طرح نگارش تاریخ ادبی فرانسه چنان که ویراستاران آن پیر باربری و کلود دوشه خاطرنشان کرده‌اند که در جست‌وجوی آن بود که سنت ادبی فرانسه را در بستر تحولات اجتماعی مورد بررسی قرار دهند.» (2). «نقد جامعه‌شناختی تلاش می‌کند به لحاظ زیبایی‌شناختی و بعد ارزشی متون، حضور آثار ادبی را در جهان بازخوانی کند و آن را جامعه‌مندی می‌نامد» (4).

دوشه سه مفهوم «جامعه متن»^۷، «جامعه مرجع»^۸ و «سوسیگرام»^۹ را مطرح می‌کند. او قصد دارد متن را به طور گسترده‌تری بررسی کند و از علت اتفاقات متن پرسشی مطرح کند. دوشه معتقد است که «هر متن ادبی، خود را وابسته به یک واقعیت اجتماعی-تاریخی پیش از تولید آن اثر ادبی و خارج از متن، در جهان واقعی می‌داند» (4). دوشه معتقد است که رمان‌ها استاد تاریخی هستند. زیما معتقد است که «تاریخ هنر می‌تواند و باید اجزای تحولات تاریخی را بدون در نظر گرفتن ارزش زیبایی‌شناختی اثر بررسی کند» (5). او

6. Postmodernism

7. Sociotexte

8. Société de référence

9. sociogram

1. Psychological

2. György Lukács

3. Lucien Goldmann

4. Marxism

5. Feminism

- تاریخی پیشین و بیرون از آن می‌داند. واقعیت‌هایی که رمان روایت می‌کند، خواه کلمات باشند، حرکات، اشیاء، مکان‌ها، رویدادها و یا شخصیت‌ها؛ واقعیت‌های معتبری هستند که در واقعیت و در جامعه، مرجعی دارند» (6).

جامعه مرجع

جامعه مرجع دنیای واقعی نویسنده را نشان می‌دهد. جامعه مرجع به گروه یا گروه‌هایی از افراد اشاره دارد که به عنوان معیار اصلی یا مرجع برای تفسیر و فهم یک متن ادبی یا هنری عمل می‌کنند. این مفهوم به نقش تأثیرگذار گروه‌های اجتماعی، تاریخی و فرهنگی خاص تأکید دارد که در شکل‌گیری یک اثر ادبی تأثیر می‌گذارند. جامعه مرجع جهان واقعی نویسنده است که نویسنده از آن الهام گرفته است. جامعه‌ای که نویسنده با الهام از آن دست به قلم برده و افکار و مشکلاتی را که ناشی از تأثیر جهان بیرون است، می‌نویسند.

سوسیگرام

سوسیگرام یا جامعه‌نگار به بررسی روابط کمی اجتماعی در گروه‌ها می‌پردازد و تمرکز آن بر اولویت‌ها و انتخاب‌هایی است که افراد دارند. هدف از آن تحلیل الگوهای اجتماعی در گروه است. «مجموعه‌ای مبهم، ناپایدار و چالش‌برانگیز از اتفاقات و مسائل جزئی، تصادفی و درهم‌کنشی با یکدیگر، پیرامون هسته‌ای چالش‌برانگیز است» (7). از نظر کلود دوشه سوسیگرام از مفاهیم کلیدی در نقد اجتماعی - تاریخی است. این مفهوم به بررسی و تجزیه و تحلیل ساختارهای اجتماعی درون متن می‌پردازد و روابط اجتماعی جامعه را بازتاب می‌دهد. این نظریه به ارتباطات بین شخصیت‌ها و جایگاه اجتماعی آن‌ها و روابط قدرت درون متن می‌پردازد. این نظریه نقش‌هایی که شخصیت‌ها درون متن دارند و نحوه ارتباط آن‌ها با یکدیگر را بررسی و تحلیل می‌کند. دوشه در این نظریه برای هر فرد یک طبقه و گروه خاص در نظر می‌گیرد و

تفاوت اصلی بین روش تجربی و دیالکتیکی را در جامعه‌شناسی ادبیات نشئت گرفته از روش عینی و علمی می‌داند و نظریه‌های زیباشناختی و فلسفی را به کمک مفاهیم جامعه‌شناختی بسط می‌دهد (همان، ۳۱). برای مطالعه یک متن ادبی دوشه نشانه‌ها و اثر جامعه را در متن بررسی می‌کند و جامعه را عنصر اصلی اتفاقات و وقایع در متن می‌داند. نقد تاریخی - اجتماعی اجازه می‌دهد تا همه جنبه‌های متن که در میان حوادث و گفت‌وگوها نهفته است ظاهر شده و خود را نشان دهد.

تئوری نقد کلود دوشه

کلود دوشه برای نقد تاریخی اجتماعی سه مفهوم در نظر گرفته است. او مفهوم «جامعه متن»، «جامعه مرجع» و «سوسیگرام» را برای متن در نظر گرفته است. دوشه معتقد است هر کدام از این عناصر مانند شخصیت، زمان، مکان اطلاعاتی را به مخاطب ارائه می‌دهند. اطلاعاتی مانند جهان پیرامون، نشانه‌هایی بیرون و درون متن که بیانگر نظام اجتماعی و فرهنگی بیرون از اثر است. او معتقد است از میان این تضادها، برخوردها و روابط موجود در متن به هر یک از عناصر ارزش بخشیده می‌شود ((4)). برطبق نظر دوشه این سه عامل به طور هم‌زمان بر متن اثر می‌گذارند و از عوامل سازنده متن هستند که شناخت این سه می‌تواند گفتمان موجود در متن را آشکار سازد و درک درستی از متن و رابطه آن با اجتماع به مخاطب ارائه دهد.

جامعه متن

کلود دوشه مفهوم «جامعه متن» را در چارچوب نظریات خود در نقد اجتماعی تاریخی مطرح می‌کند. این مفهوم به بررسی چگونگی شکل‌گیری یک متن در ارتباط با جامعه‌ای که آن را می‌خواند تفسیر می‌کند و تحت تأثیر قرار می‌دهد. دوشه متن ادبی را محصول نتیجه تأثیرات اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و ایدئولوژیک جامعه می‌داند. «نشانه‌هایی که بیانگر وجود واقعیت‌هایی خارج از رمان بوده و آن چیزی است که رمان خود را وابسته به واقعیت اجتماعی

نشان می‌دهد که نویسنده چگونه از شخصیت‌ها برای بیان دیدگاه خود استفاده می‌کند.

بحث و بررسی داستان «بیلہ دیگ، بیلہ چغندر»

داستان «بیلہ دیگ، بیلہ چغندر» ماجرای مردی را روایت می‌کند که در پی یافتن حمامی به سبک ایرانی با دلاکی آشنا می‌شود که روزی در ایران مستشار بوده است. مرد وقتی می‌بیند مشتری ایرانی است داستان زندگی خود و نحوهٔ مستشار شدنش را می‌گوید. دلاک در حین بیان خاطراتش دیده‌های خود را از ایران برای مشتری بازگو می‌کند و در آخر که مشتری در حال رفتن بوده است کتابی از مشاهدات خود را به او می‌دهد تا مطالعه کند. نویسنده این مثل را برای مردم ایران به کار برده است که برای همچنین مردمی چنین مستشاری شایسته است.

جامعه‌شناسی فرهنگی (فقر مادی، فقر فرهنگی)

«مطالعهٔ زندگی روزمره، جامعه‌شناسان را به تحلیل عرصه‌های زندگی و اینکه فرد عامل فعال در برساختن معنا در زندگی روزمره است واداشت؛ فرایندی که در دادوستد فرد و زندگی روزمره‌اش، هویت او را شکل می‌داد. اما در عرصهٔ فرهنگی، شکل‌گیری هویت اجتماعی به عوامل دیگری همچون نفوذ رسانه و صنایع فرهنگی بستگی می‌یابد. باور این‌که تولید و مصرف فرهنگی دیگر به گروهی خاص تعلق ندارد و همهٔ گروه‌های مختلف اجتماعی در این فرایند دخیل هستند. در این رویکرد فرهنگ، محور اصلی روابط انسانی است و همهٔ وجوه انسانی را در نظر دارد. درواقع به یک دموکراسی مردم‌سالار توجه می‌کند و رویکرد آکادمیک خود را متوجه فرهنگ عامه و روزمره می‌سازد و از تفاوت ذهن اقتدارگرا و تفوق آن با ذهنیتی که همگان در تجربه‌های زندگی عادی دارند پرهیز می‌کند.» (۸).

فقر یکی از موضوعاتی است که در نوشته‌های جمالزاده دیده می‌شود. جامعهٔ جمالزاده در فقر مادی و فقر فرهنگی زندگی می‌کنند. می‌توان گفت داستان‌های جمالزاده به‌گونه‌ای فقر فرهنگی

ناشی از فقر مادی را به نمایش گذاشته است. کلود دوشه بر هویت اجتماعی و شکل‌گیری آن تأکید دارد و چگونگی شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی را در تعامل با محیط اجتماعی و فرهنگی نشان می‌دهد. یکی از این مفاهیم تفاوت فرهنگی است که می‌تواند شکاف اجتماعی ایجاد کند. در داستان «بیلہ دیگ، بیلہ چغندر» جمالزاده جامعه‌ای را به تصویر کشیده است که فقر فرهنگی و نبود اطلاعات از زندگی اجتماعی سبب بالا آمدن افرادی شده است که هیچ‌گونه اطلاعاتی از سیاست و کشورداری ندارند. در این داستان فردی که خود فقیر است و در داستان به فقر خود اشاره دارد، صاحب‌منصب کشوری بزرگ مانند ایران می‌شود. در ابتدای داستان شخصیت داستان مقام خود در کشور ایران سخن می‌گوید: «گفتم من دیگر علقم به جایی نمی‌رسد حالا خودت بگو ببینم ایران رفته بودی که چه کنی گفت مرد حسابی مستشار بودم. دهنم از تعجب مانند دهنه خزانہ حمام بازماند چشم‌هایم مثل شیشه‌های گنبد‌های طاق حمام گرد شد گفتم مستشار بودی گفت بله که مستشار بودم چرا نباشم گفتم مستشار چه بودی گفت مستشار وزارت داخله و خارجه و مالیه و عدلیه و جنگ و معارف و اوقاف و فواید عامه و پست و تلگراف و گمرک و تجارت و غیره» (۹). حیرت‌راوی از مقامی که دلاک در ایران داشته است، روایتگر ماجرای است که نویسنده قصد بیان آن را دارد. جایی که در ادامه دلیل این شگفتی را می‌بیند. جایی که دلاک از مستشار شدنش در ایران می‌گوید. دلاک برای راوی تعریف می‌کند که در فقر به سر می‌برده و به‌واسطهٔ این‌که یکی از اشخاص مهم از دلاکی او رضایت داشته و قصد بردن او به ایران را داشته است، به‌عنوان مستشار به مردم معرفی شده است.

«پدر من در همین شهر دلاک و حمامی بود و خود من هم از طفولیت جز حمام و کیسه و صابون و مشتمال چیزی نشناختم. درست بیست سال می‌شود که یکی از اشخاص معروف این شهر ناخوش شد و در فرنگستان هرچه حکیم معتبر بود آوردند و چاره

نشد. شخص مریض از قضا روزی به حمامی آمد که من در آنجا کار می‌کردم و به طمع بخشش و انعام صحیحی مشتعل چاقی جلواش درآمدم... تا آنکه آخر در خانه خود حمام کوچک ساخته و ما را اجیر و در خانه خودش منزل داد. در این بین زد و دولت ایران خواست مستشار از فرنگستان ببرد یارو هم انتخاب شد و بنا شد چند نفر دیگر را هم خودش معین کند... به محض اینکه از کیسه خودش چیزی مایه نگذارد ما هم جزو هیئت خود معرفی کرد با ما هم سخت به خودمان گرفتیم» (همان). این قسمت از داستان مستشار شدن دلاک را به تصویر کشیده است که نمونه‌ای است از نبود سواد سیاسی، اجتماعی که سبب شده است تا افرادی که سواد کافی ندارند بر مسند قدرت بنشینند و در کنار آن فقر و بی‌سوادی سبب شده است تا مردم نتوانند دولتمردان بی‌سواد را از باسواد تمیز دهند و این خود بر فقر کشور می‌افزود. از سوی دیگر تصویری که راوی از زبان شخصیت دلاک از مردم ایران به نمایش می‌گذارد گویای فقر فرهنگی در جامعه آن دوران بوده است:

«گفت: «معلوم می‌شود ایران خودتان را نمی‌شناسید. آیا می‌دانید عید کارناوال در فرنگستان چه عیدی است؟» گفتم: «البته که می‌دانم. کارناوال عیدی است که مردم به لباس‌های غریب و عجیب درآمده و ماسک‌ها به صورت خود زده و می‌افتند توی هم الواتی و لودگی می‌کنند، ولی این مسئله چه دخلی به ما دارد؟» گفت: «من اگرچه هجده ماه بیشتر ایران نبوده‌ام، ولی همین قدر دستگیرم شد که در سرتاسر ایران مثل کارناوالی است که هرکس به هر لباسی بخواهد می‌تواند در بیاید و کسی را بر او بحثی نیست» (9). در ادامه جمalzاده فقر مردم و ثروتمند شدن افرادی مانند دلاک را این گونه نشان می‌دهد:

«خلاصه چه دردسرتان بدهم، داروندار خودم را پول و طلای نقد کردم و به عنوان این که مریضم و باید به فرنگستان برای معالجه بروم بار سفر بستم و محض سیروساحتی در ایران خواستم راه قم و کاشان و اصفهان و شیراز و بوشهر به فرنگستان برگردم. روز

حرکت از تهران حقیقتاً تاریخی خواهد ماند. تمام اهل شهر با قبل‌منقل و باروبنه و خیمه و خرگاه و دستگاه چندین منزل بدرقه کردند، دروازه‌ها بستند، گل‌ها نثار کردند، گاو و گوسفند قربانی‌ها کردند» (9).

فقر فرهنگی در اینجا در رفتار مردم نشان داده شده است. آن‌ها فردی را قبول کرده‌اند که از او شناختی ندارند و او را به عنوان فردی که کارایی دارد پذیرفته‌اند بدون اینکه بدانند او آنچه در فرنگ دیده است اجرا کرده و کار را از روی سواد و دانایی و از روی علم انجام نداده است. جمalzاده در این داستان نشان داده است که مردم عادی اطلاعی از عقبه فرد مسئول ندارند و فقط به ظاهر امر نگاه می‌کنند.

در انتها راوی به مردمی اشاره دارد که مستحق این نوع از حکومت و حکام هستند:

«من هم کم‌کم یادم آمد که در طفولیت یک چنین حکایتی شنیده بودم و از کاروبار ایران و هم‌وطنان خود متعجب شدم و پیش خودم فکر کردم که حقیقتاً یک همچون مردمی مستحق یک همچون مستشاری هم بودند» (9).

«دسته اول که آن‌ها را عموماً مشهدی و کربلائی می‌نامند و اغلب رعیت و نوکرباب هستند. نمی‌دانم به چه سبب نذر کرده‌اند که در تمام مدت عمرشان هر چه می‌توانند بیشتر کار بکنند و نتیجه زحمت خود را بالتمام به آن دو دسته دیگر مردم یعنی سفیدکلاه‌ها و سیاه‌کلاه‌ها تقدیم کنند و در این مسئله چنان مصرند که چه بسیار خود و کسانشان از گرسنگی و سرما می‌میرند و بی‌کفن به خاک می‌روند» (9).

در این متن، فقر مادی به عنوان نتیجه‌ای از ساختار نابرابر طبقاتی بازنمایی شده است؛ ساختاری که در آن، طبقه فرودست (مشهدی و کربلائی‌ها) تمام نیروی کار و حاصل زحمت خود را به طبقات بالا تقدیم می‌کنند. از منظر کلود دوشه، این وضعیت بازتابی از روابط اجتماعی و تاریخی جامعه است که در آن، ایدئولوژی

مسلط، فقر و استثمار را امری طبیعی یا حتی مقدس جلوه می‌دهد. نذر کردن به کار بیشتر و پذیرفتن مرگ بی‌کفن، جلوه‌ای از همین بازتولید ایدئولوژیک است که نویسنده، با زبان طنز و انتقادی، آن را افشا می‌کند. از این رو، متن نه تنها روایتگر فقر اقتصادی است، بلکه مکانیزم‌های اجتماعی و تاریخی تولیدکننده این فقر را نیز آشکار می‌سازد.

نبود شایسته‌سالاری

«ورود سلسله مراتب اقتدار انتصاب بر حسب شایستگی مقررات مکتوب و از پیش تعیین شده غیرشخصی بودن اجرای وظایف به طور مستمر تقسیم کار گسترده جدایی اموال سازمان و اموال شخصی جدایی محل سکونت و محل کار انحصاری نبودن مقامات و پست‌های رسمی وجود یک نظام بایگانی منظم وجود یک نظام نظارت یکنواخت که باعث سه نوع دیوان‌سالاری کاریزماتیک سنتی و عقلانی می‌شود» (10).

«شایسته‌سالاری به کارگیری فرد مناسب در حرفه مناسب بر اساس تجربه علم و دیگر موازین تعریف شده یا سپردن کار به کاردان است» (11, 12).

شایسته‌سالاری از موضوعاتی است که سید محمدعلی جمالزاده بارها در داستان‌های خود به آن اشاره کرده است. در داستان‌های جمالزاده افراد در پست‌های دولتی نه براساس شایسته‌سالاری که براساس روابط انتخاب می‌شوند. سید محمدعلی جمالزاده در داستان‌های خود وضعیت طبقات پایین جامعه، بی‌عدالتی‌ها و فساد ساختاری را به نمایش می‌گذارد و نشان می‌دهد که نبود شایسته‌سالاری تا چه حد می‌تواند بر زندگی افراد جامعه تأثیر بگذارد. یکی از جنبه‌های اصلی نبود شایسته‌سالاری در داستان‌های جمالزاده و اتکای افراد به پارتی و روابط است. طبق نظریه دوشه نابرابری‌ها در جامعه نه تنها در سطح اقتصادی، بلکه در سطح فرهنگی و اجتماعی نیز بازتولید می‌شود و ساختارهای قدرت اجتماعی به گونه‌ای است که شایستگی فردی نادیده گرفته می‌شود.

در داستان بیله دیگ، بیله چغندر جامعه‌ای نشان داده شده است که به قدرت رسیدن افراد که در اینجا مستشار شدن دلاک است، براساس روابط بوده است.

در این داستان دلاک بعد از این که از نحوه مستشار شدنش که به واسطه اربابش بوده است، سخن می‌گوید و در ادامه از پست‌هایی که به او محول شده نام می‌برد.

«وقتی که وارد ایران شدیم اگرچه هر روز صبح بایستی صاحب را محرمانه مشورت و مال کنیم، ولی همین که پا را از صحن حمام سرخانه بیرون می‌گذاشتم برای خودم موسیو و صاحب و دارای حشمت و جاه و جلالی بودم. اول ما را گذاشتند در اداره پست‌خانه در فرنگستان هرکس از پست‌خانه بعضی اطلاعات دارد و مثلاً می‌داند که فراش پست لباس مخصوصی دارد و هر محله پست‌خانه‌ای دارد و سر هر کوچه قوطی پستی هست و ما هم همین ترتیبات را کم‌وبیش در تهران راه انداختیم و چنان نان سکه کرد که بیاوبین شاه نشان و لقب به ما داد روزنامه‌ها توصیفاتی در حق ما نوشتند شعرا قصاید گفتند مطرب‌ها تصنیف‌ها ساختند و طولی نکشید که اسم ما ورد زبان کوچک و بزرگ شد و از مجلس هم اختیارات وسیع به ما دادند و چندین نظارت‌خانه دیگر نیز جسته‌جسته زیر اداره ما افتاد» (9).

جمالزاده در این داستان به خوبی رشد و ارتقای فردی بی‌سواد در جامعه را نشان داده است. او جامعه زمان پس از مشروطه را به تصویر کشیده است که ایران بحران‌زده دچار بحران‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است و فساد اداری و ناکارآمدی حکام و نبود ساختار برابر اجتماعی در جامعه فراگیر شده است. در این دوران که نظام قاجار و پس از آن پهلوی بوده است، ساختارهای طبقاتی و روابط شخصی سبب بروز نادیده گرفتن شایستگی در مناسبات اداری و حکومتی شده است. در این داستان می‌بینیم که شخص دلاک بعد از غارت اموالش در ایران و بازگشتش به فرنگستان به دلیل نداشتن هیچ علم و سواد دچار فقر شده و دوباره به کار

دلایلی روی آورده است. می‌توان گفت جمالزاده با این تعریف گریزی به تفاوت اوضاع اجتماعی ایران و فرنگ زده تا نشان دهد که در دو جامعه چطور افراد بر سر کار قرار می‌گیرند.

«در فرهنگستان از بی‌چیزی و گرسنگی مجبور شدم باز مشغول همان شغل سابقم بشوم و چنان‌که ملاحظه می‌نمایم» (۹).

در اینجا، راوی به دلیل مشکلات اقتصادی و فشارهای ناشی از فقر مجبور به بازگشت به شغل گذشته خود می‌شود، حتی اگر شایسته‌ترین گزینه برای موقعیت جدید باشد. این وضعیت بازتاب‌دهنده فقدان شایسته‌سالاری است که در آن افراد به جای انتخاب بر اساس توانایی و شایستگی، تحت تأثیر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی محدود می‌شوند.

گروه‌های اجتماعی

«روش نقد جامعه‌شناختی اجازه می‌دهد همه جنبه‌های اجتماعی متن که نهفته در کنش‌ها و گفتارهایند، برجسته شوند. از نظر دوشه، حضور خارج زمانی یک جامعه مرجع و ارتباط متن به واقعیتی اجتماعی-تاریخی در خارج از دنیای رمان، جامعه‌گرایی متن ادبی را به تصویر می‌کشد. این پیوند، میان جامعه‌گرایی و ادبیت در رمان، ساختاری مستقل پدید می‌آورد که واقعیت و تخیل را به یکدیگر می‌آمیزد؛ بنابراین موضوع اصلی نقد جامعه‌شناختی گلدمن و شاگردان او، از جمله دوشه، مطالعه ویژگی‌های جوامع انسانی و واکاوی پیدایش و بروزهای واقعیت اجتماعی در متن است. به اعتقاد این دسته از منتقدان، به هنگامی که نویسنده از اوضاع اجتماعی انتقاد و یا با آن مبارزه می‌کند و می‌کوشد وضعیت را تغییر دهد، اثر ادبی او نقش یک محرک اجتماعی را ایفا خواهد کرد» (۱۳).

بررسی اجتماع و گروه‌های اجتماعی در نقد اجتماعی و تاریخی اهمیت فراوانی دارد. جامعه دارای ساختارهای متفاوتی است که شناخت این ساختارهای بر شناخت جامعه و تاریخ آن کمک بسزایی می‌کند. جمالزاده در داستان‌های خود به معرفی طبقات و

گروه‌های مختلف اجتماعی پرداخته است و شکاف طبقاتی ناشی از نفوذ بیگانگان و فساد حاکم در جامعه را به‌خوبی نشان داده است. یکی از موضوعات برجسته در داستان «بیله دیگ، بیله چغندر» که در داستان دلاک نهفته است، وجود نظام طبقاتی و گروه‌های اجتماعی مختلف است که در داستان دلاک با توصیف کلاه‌های افراد نشان داده شده است.

«حالا چند کلمه از مردها حرف بزنیم مردهای ایران به کلاهشان شناخته می‌شوند و سه دسته عمده هستند که هر دسته حالات و کیفیت مخصوصی دارند؛ از این‌قرار زرد کلاه‌ها، سفید کلاه‌ها، سیاه کلاه‌ها. دسته اول را که آن‌ها را عموماً مشهدی و کربلایی می‌نامند و اغلب رعیت و نوکرباب هستند، نمی‌دانم به چه سبب نذر کردم که در تمام مدت عمرشان هر چه می‌توانند بیشتر کار بکنند و نتیجه زحمت خود را به تمام به آن دو دسته دیگر مردم؛ یعنی سفید کلاه‌ها و سیاه کلاه‌ها تقدیم کنند و در این مسئله چنان مصرند که چه بسا خود و کسانشان از گرسنگی و سرما می‌میرند و بی‌کفن به خاک می‌روند در صورتی که سیاه‌کلاه‌ها و سفید کلاه‌ها از حاصل دسترنج آن‌ها آن‌قدر دارا می‌شوند که نمی‌دانند پولشان را چطور به مصرف برسانند» (۹).

این قسمت از داستان وجود گروه‌های مختلف اجتماعی در ایران را نشان می‌دهد. جمالزاده در نقش راوی با بیانی طنز اوضاع و شرایط کشور را نشان می‌دهد. او یک راوی است که جامعه زمان خود را به تصویر کشیده است و در میان داستان با نقد اوضاع جامعه و شرایط موجود در آن پرداخته است.

برای مطالعه یک اثر ادبی، دوشه نشانه‌ها و ردپای جامعه را در متن جستجو می‌کند و به دنبال ناگفته‌ها و نکات مبهم متن است. او جامعه را به‌مثابه اصلی مهم در نظر گرفته و نویسنده را در امر تولید اثر در چارچوب جامعه و متأثر از وقایع و حوادث آن می‌داند به‌طوری‌که نویسنده جامعه را در متن منعکس می‌کند. بررسی اجتماعی بودن متن این است که هر آنچه در اثر نشان‌دهنده وجود

یک جامعه مرجع و پدیده اجتماعی در بیرون از داستان باشد تحلیل شود؛ چرا که اثر باتکیه بر واقعیتی تاریخی - اجتماعی شکل می گیرد (14).

شرایط تاریخی و اجتماعی ایران بعد از مشروطه را می توان در داستان جمالزاده مشاهده کرد. «داستان بیله دیگ، بیله چغندر» نقد جامعه ای مردسالار است که مردانشان دارای رتبه های مختلف اجتماعی هستند و زنان در لایه های پنهان جامعه تصویر شده اند. راوی زنی در جامعه نمی بیند و در روایت خود این گونه آن ها را به تصویر کشیده است.

«یک روز از یکی از ایرانیانی که خیلی با من رفیق بود و دارای چندین اولاد بود پرسیدم پس زن تو کجاست فوراً دیدم سرخ شد و چشم هایش دیوانه وار از حدقه بیرون آمد و حالش به کلی دگرگون شد. فهمیدم خطای بزرگی کردم عذر خواستم و از آن روز به بعد فهمیدم که در این مملکت نه فقط زن وجود ندارد؛ بلکه اسم زن را هم نمی توان بر زبان آورد چیز دیگری که در ایران خیلی غریب است این است که یک قسمت عمده مردم که تقریباً نصف اهل مملکت می شود. خودشان را سرتاپا توی کیسه سیاهی می بندند و حتی برای نفس کشیدن هم روزنه ای نمی گذارند و همین طور در همان کیسه سیاه توی کوچه رفت و آمد می کنند این اشخاص حق ندارند در قهوه خانه یا جایی داخل شوند و حمامشان هم حمام مخصوصی است» (9).

جمالزاده با تفکیک توصیف از زنان آنان را در گروه های اجتماعی قرار داده است؛ اما راوی در داستانش زنان را جزئی از جامعه نشناخته است و از آنان را افرادی با کیسه سیاه معرفی کرده است. گویی جمالزاده قصد دارد تا نشان دهد که زنان در جامعه بسته آن زمان از نظر جسمی حضور دارند، اما دیده نمی شوند و وجودیت اجتماعی و فرهنگی ندارند. زنانی که در هر حالی باید در حاشیه باشند و در بطن جامعه حضور ندارند. جمالزاده با نوعی اغراق به این موضوع نگاه کرده است که نشان از نگاه او به موضوع زنان

دارد. جمالزاده جایگاه زنان را به عنوان بخشی از جامعه نشان داده است که در جامعه مردسالار تحت ستم هستند و درگیر نابرابری های ساختاری و فرهنگی قرار دارند.

در داستان بیله دیگ، بیله چغندر علاوه بر زنان و کلاه دارها را هم گروه بندی کرده است. گروه دیگری که جمالزاده معرفی کرده است و از زبان راوی از آنان نام می برد، «خان» است که کلاه سیاه ها هستند. انجمنی را که از خان ها تشکیل شده است راوی «دیوان» می نامد.

«حالا برسیم به طایفه سوم یعنی کلاه سیاه ها که در خود ایران به آن ها خان می گویند. همه ادارات دولتی چه در مرکز چه در ولایات و ایالات دو دسته این طایفه است. این ها یک انجمن بزرگی دارند مثل فراموش خانه است و مخصوص خود این طایفه است. هرکس داخل این انجمن شد دیگر نانش توی روغن است اسم این انجمن دیوان است» (9).

جمالزاده این گروه را به سخره گرفته است. او که در به تصویر کشیدن جامعه از زبان طنز استفاده کرده است به این گروه تاخته است.

«برای اینکه کسی بتواند جزو این انجمن بشود اول باید اسمش را عوض کند و اغلب اسم های تازه ای که به آن ها داده می شود اسم حیوانات و اشیا حرب و جنگ است. مانند کلب الدوله که به معنی شغال است و مقرض السلطنه که به معنی قیچی است» (9).

از موضوعات مهم در این داستان نشان دادن لایه های مختلف اجتماع مانند زنان، کارگران، خان ها، مستشاران است که هر کدام دارای زندگی اجتماع و طبقه خود هستند. این تصویر بازتابی از واقعیت اجتماعی و تاریخی زمان نویسنده است که با استفاده از نمادها و تصاویر مختلف نشان داده است. کیسه های مشکی نماد زنان و محیط بسته اجتماعی برای زنان، کلاه زردها که نماد کارگران و طبقه فرودست جامعه هستند، کلاه سیاه ها که نماد اربابان و خان ها هستند، کلاه سفیدها که نمادی از روحانیون هستند.

جمالزاده با توصیفاتی با اغراق همراه است این گروه‌های اجتماعی را به تصویر کشیده است و آن‌ها را نقد کرده است.

بازنمایی چهره تزویر

تأثیر در معنای چیزی را خلاف واقعیت آن نشان‌دادن، به‌دروغ چیزی را بهتر از آنچه هست معرفی کردن، دورویی، تظاهر و ریا را گویند (15).

تزویر و ریا از خصلت‌های ناپسندی است که در جوامع جریان دارد. نویسندگان بسیاری مانند جمالزاده در آثار خود تزویر و ریا را به تصویر کشیده‌اند. موضوعی اجتماعی که در لایه‌های مختلف جامعه نفوذ کرده و جامعه را دچار بحران و آسیب می‌نماید. کلود دوشه معتقد است متن ادبی بازتاب‌دهنده ساختار اجتماعی و ایدئولوژیک جامعه هستند و اثر ادبی هم موقعیت‌های خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی را بازتاب می‌دهد. ریا و تزویر یکی از موقعیت‌هایی است که ریشه در فرهنگ و سیاست دارد. تزویر به معنای تفاوت در ظاهر و باطن است و با اینکه از هنجارهای اجتماعی است، اما به‌صورت رفتاری در سطح جامعه پذیرفته شده است. تزویر هم نوعی تقابل دوسویه است که هر دو طرف در این تعامل نقاب بر صورت دارند. تزویر در جایی بروز می‌کند که منفعت شخصی در جریان باشد و فرد به دنبال سود و منفعتی برای خود باشد. در داستان «بیله دیگ، بیله چغندر» جمالزاده از گروهی از افراد به نام کلاه‌سیاه‌ها نام برده است که برای منفعت شخصی خود تلاش می‌کنند و از نظر راوی دچار نفع‌پرستی شده‌اند. «این طایفه سیاه‌کلاه‌ها به‌موجب یکی از مواد نظام‌نامه انجمنشان مجبورند قدمی برندارد مگر در راه نفع و سخنی نرانند مگر در راه فایده شخصی خودشان. در فرهنگستان شنیده بودم که فلسفه نفع‌پرستی را یک فیلسوف انگلیسی کشف کرده، ولی باید دانست قبل از آنکه جد فیلسوف انگلیسی هم به دنیا قدم گذاشته باشد این فلسفه در ایران به اوج ترقی رسیده بود و این هم

باز دلیلی است که تمام نور و تمدن فرهنگستان از مشرق‌زمین آمده» (9).

در جای دیگر دلاک را می‌بینیم که برای دیده‌شدن نزد مشتری درصدد نشان‌دادن خود است تا پول بیشتری از مشتری دریافت کند.

«یکی از اشخاص معروف این شهر ناخوش شد و در فرهنگستان هرچی حکیم معتبر بود آوردند و چاره نشد شخص مریض از قضا روزی به حمامی آمد که من در آن کار می‌کردم و به طمع بخشش و انعام صحیحی مشتمال چاقی جلواش درآمدم» (9).

جامعه‌ای که دچار ریا شده باشد کالبدی به‌ظاهر زنده دارد و ظاهراً زندگی می‌کند، درحالی‌که از درون متلاشی شده و ویران است. هرچند که ریا یک خصلت فردی است؛ اما گاهی شکل‌گیری حرکت‌های اجتماعی به نحوی است که این بیماری را تبدیل به عارضه عمومی می‌کند. عوامل زیادی باعث می‌شود که مردم ظاهر و باطن خود را متفاوت نگاه دارم که از آن جمله می‌توان به ترس و احساس ناامنی نوع معیارهای ارزش اجتماعی تلاش برای کسب موفقیت برتر و احترام اجتماعی اشاره کرد (16).

در این داستان ترس از فقر و نداری؛ مانند دلاک، و رسیدن به منفعت و سود مانند کلاه‌سیاه‌ها، سبب بروز تزویر و ریا در جامعه می‌شود. در مثال دلاک او در ادامه به نون و نوایی که رسیده است اشاره می‌کند:

«خلاصه از آن روز بعد هر روز آمد معلوم شد مشت‌ومال ما دارای اثراتی بوده که خود ما هم نمی‌دانسته‌ایم دیگر نان ما توی روغن بود و یا هر روز اعتقادش درباره ما زیادتر می‌شد و دیگر به‌هیچ‌وجه ول‌کن معامله نبود» (16).

در این متن، تزویر به‌عنوان یکی از پیامدهای فقر و روابط نابرابر طبقاتی، در چارچوب نظریه کلود دوشه قابل‌تحلیل است. دوشه معتقد است که در جوامع طبقاتی، مناسبات اقتصادی و سلطه اجتماعی، رفتارهای فردی و جمعی را شکل می‌دهند و گاه افراد

را ناچار به نمایش ظاهری و تظاهر می‌کنند تا در ساختار قدرت جایگاهی برای بقا یا کسب منفعت پیدا کنند. دلاک که نماینده طبقه فرودست است، در شرایطی که ترس از فقر و نیاز به معاش دارد، با تظاهر به داشتن قدرت شفاعت‌بخشی (مشت‌ومال معجزه‌آسا) برای جلب اعتماد و استمرار درآمد، به رفتار ریاکارانه روی می‌آورد. این تزویر، برخاسته از ساختار اجتماعی‌ای است که در آن، افراد فرودست تنها با تطبیق خود با خواسته‌ها و باورهای طبقات فرادست (در اینجا کلاه‌سیاه‌ها) می‌توانند به بقای اقتصادی برسند؛ بنابراین، از دیدگاه دوشه، تزویر نه ویژگی اخلاقی فردی، بلکه محصول شرایط اجتماعی، اقتصادی و ایدئولوژیک جامعه است که ادبیات انتقادی، همانند آثار جمالزاده، آن را به‌خوبی بازتاب می‌دهد.

۴. بحث و بررسی داستان «نمک گندیده»

داستان «نمک گندیده» درباره پنج دوست قدیمی است که پس از سال‌ها، هر کدام به شغل‌های دولتی و جانبی مشغول‌اند، اما همچنان از مشکلات مالی رنج می‌برند. آن‌ها به طور مرتب دور هم جمع می‌شوند. یک روز، قماشچی از دزدیده‌شدن ساعتش می‌گوید و دوستانش را به محله فقیرنشین مسگرآباد می‌برد. آن‌ها با فقر شدید مردم مواجه می‌شوند و تصمیم می‌گیرند برای اصلاح جامعه، ابتدا خودشان را تغییر دهند؛ اما بعد از یک ماه، فقط میرزا صالح موفق به ایجاد تغییراتی کوچک در زندگی شخصی خود می‌شود و باقی ناکام از تغییر بهانه‌ای برای این ناکامی می‌آورند.

این داستان به فقر و ناکامی افراد در تغییر اجتماع اشاره دارد. زیرا فساد و موانع اجتماعی متعدد مانع از اجرای تغییرات مثبت در افراد می‌شود. جمالزاده در این داستان جامعه‌ای را به تصویر کشیده است که دچار ناکارآمدی و فساد سیستمی است و فساد موجود در لایه‌های بالای جامعه و حکومت بر اقشار پایین هم تأثیر گذاشته و مانع از اصلاح جامعه حتی در رده‌های پایین جامعه می‌شود. از دیدگاه کلود دوشه بازتاب ساختار جامعه و فاصله بین طبقات را

در جامعه‌ای که جمالزاده نشان داده است می‌توان دید. جامعه‌ای که در آن فقر و بدبختی و فساد حکم‌فرماست و این فساد چنان بر لایه‌های مختلف جامعه رخنه کرده است که حتی پایین‌ترین افراد هم نمی‌توانند صادقانه فعالیت کنند. کلود دوشه معتقد است ایدئولوژی در داستان از طریق شخصیت و رفتارشان بازتاب پیدا می‌کند. در «نمک گندیده» شخصیت‌ها تصمیم می‌گیرند برای اصلاح جامعه ابتدا خودشان را تغییر دهند، اما ناکامی آنان در این تغییر که منجر به تغییر ساختار اجتماعی می‌شده است، نشان از سیستم معیوب اجتماعی و سیاسی و فرهنگی است. این داستان نشان می‌دهد که اصلاح فردی سودی برای جامعه ندارد راه‌حل در تغییر تفکرات جامعه و ایدئولوژی حاکم بر آن است. ایدئولوژی که در آن باید برای رسیدن به موفقیت راه ناصواب را پیمود و حقوق افراد را زیر پا گذاشت. فساد می‌ماند ریا، دزدی، رشوه و... که در این جامعه رواج دارد.

جامعه‌شناسی فرهنگی (فقر مادی، فقر فرهنگی)

در نقد تاریخی - اجتماعی دوشه، گفتمان اجتماعی بیش از هر چیز «ضمیر مرجع اتفاقات داستان و تمام آن شواهدی است که قبل از پدیدآوردن اثر ادبی، در رمان وجود داشته و با آشکارساختن آن بیان شده است» (6).

«گلدمن در ساختارگرایی تکوینی‌اش بر این باور بود که تمام اعمال و رفتارهای انسانی واکنشی است از سوی فرد یا جمع، در موقعیتی معین، در جهت دگرگون کردن اوضاع بر وفق تمایلات خود. اثر ادبی نیز یکی از این پاسخ‌هاست، اما یک پاسخ جمعی! او باور دارد که آفرینش جهان منسجم اثر ادبی نمی‌تواند کار یک فرد باشد. اما توضیح نمی‌دهد که چرا این گرایش‌های آگاهی جمعی را فردی خاص و نه دیگری، و در قالب و شکلی ویژه و نه شکل دیگری، بیان کرده است» (17).

در داستان نمک گندیده فقر مادی و فقر فرهنگی را در ساختار جامعه می‌توان دید. از دیدگاه دوشه آثار ادبی فرهنگ و ساختار

اجتماعی را نیز افشا می‌کند. در داستان «نمک گندیده» فقر مادی به‌وضوح در محله‌های فقیرنشین مسگرآباد بازنمایی شده است. پنج شخصیت داستان پس از مشاهده وضعیت اسفبار محله فقیرنشین با نوعی شوک فرهنگی و اجتماعی مواجه می‌شوند که ناشی از نابرابری‌های اقتصادی جامعه آن زمان ایران است. ما این نابرابری را ابتدا در آغاز داستان در معرفی شخصیت‌ها می‌بینیم. در این بخش اوضاع اقتصادی و فقر موجود در جامعه را می‌توان به‌وضوح حس کرد.

«رفقای پنج‌گانه ما در هفت شهر این اقلیم اسرارآمیز به‌ظاهر کاری می‌کنند؛ ولی در باطن جان می‌کنند و از راه‌های پریپیچ‌وخم حلال و حرام و مکروه و مباح و مستحب به هر خون‌دلی هست لقمه نانی به دست می‌آورند و شکم خود و کسان و عیال و اطفال را سیر و چه‌بسا نیم‌سیر می‌سازند. وقتی دیدند با حقوق ناکافی اداره آب گرم نمی‌شود، هر کدام در خارج نان‌دانی دیگری برای خود دست‌وپا کردند تنها میرزا صالح که دبیر بود سرش بی‌کلاه ماند بیچاره شامگاهان که کار مدرسه‌اش تمام می‌شد دیگر رمقی برایش نمی‌ماند و چنان خسته و کوفته و گیج و منگ بود که مغز و بازویش برای هیچ کار دیگری حاضر نبود» (18). در این متن، فقر مادی را می‌توان به‌عنوان پیامد ساختارهای ناعادلانه اجتماعی و اقتصادی، با نگاه کلود دوشه تحلیل کرد. دوشه معتقد است که روابط طبقاتی و ساختارهای اقتصادی، نه تنها وضعیت معیشتی بلکه رفتار و انتخاب‌های افراد را تعیین می‌کنند. رفقای پنج‌گانه برای تأمین حداقلی زندگی، ناچار به ورود به مسیرهای پریپیچ و خم اقتصادی می‌شوند که در آن مرز میان حلال و حرام محو می‌شود. این موقعیت، بازتاب فشار ساختاری است که افراد را به سازگاری با فساد و تزویر وادار می‌کند. در نهایت، فقر مادی در این روایت نه محصول فردی، بلکه نتیجه مناسبات اجتماعی و تاریخی است که ادبیات انتقادی به آن می‌پردازد. اما اوج نمایش فقر در جایی است

پنج دوست به محله فقیرنشین می‌روند و اوج فقر و فلاکت رادر آن محل می‌بینند.

«در این ساقه‌ها و چاله‌ها و غارها و مغاک‌ها جمعیت هنگفتی از زن و مرد و پیر و جوان در هم می‌غلتنند و می‌لولند و گرداب لجن‌زاری را به‌خاطر می‌آورند که مدام به خود پیچد و دور بزند و بالا برود و پایین بیاید و لاینقطع مقدار انبوه زباله و مواد پوسیده و گندیده و عفن با خود بچرخاند و بگرداند و همه را خرد و خمیر بسازد و هیچ معلوم نباشد کی از کار خواهد ایستاد و چند روزی پای آن خواهد یافت. تمام این نفوس بی‌نام و نشان مثل اینکه از قبل بیرون افتاده باشند با رنگ پریده، سروصورت گردآلود لاغر و بی‌جان و بی‌رمق در حرکت بودند و معلوم نبود چه مقصودی دارند و به کجا می‌روند» (18).

در اینجا دوشه معتقد است که ادبیات بازتاب‌دهنده روابط قدرت و مناسبات طبقاتی است و فقر را به‌عنوان پدیده‌ای تاریخی و اجتماعی نشان می‌دهد. تصویر انسان‌های بی‌رمق و بی‌نام‌ونشان در گرداب لجن‌زار، نمادی از فرودستانی است که در چرخه فقر و استثمار گرفتار شده‌اند. این وضعیت، نه حاصل ناتوانی فردی، بلکه پیامد نظم ناعادلانه‌ای است که فرودستان را از حق زندگی شرافتمندانه محروم کرده است.

در این میان که راوی از فقر مادی می‌گوید از نبود فقر فرهنگی که ناشی از فقر مادی بوده است سخن می‌گوید. پیوند میان فقر مادی و فقر فرهنگی به‌خوبی نشان داده شده است، مفهومی که از منظر کلود دوشه کاملاً معنادار است. دوشه معتقد است که در جوامع طبقاتی، فقر اقتصادی تنها به معنای محرومیت مادی نیست، بلکه با خود نوعی فقر فرهنگی و بیگانگی از ارزش‌های انسانی و اجتماعی به همراه می‌آورد. در اینجا، افراد برای بقا به‌غریزه صرف و رفتارهای خشونت‌بار و غیراخلاقی پناه می‌برند، چراکه ساختار اجتماعی آنان را از آگاهی، آموزش و تجربه فرهنگی محروم کرده است. این روایت از فقر، در چارچوب نظریه دوشه، بازتاب رابطه

تنگاتنگ میان وضعیت اقتصادی، سطح فرهنگی و روابط قدرت در جامعه است.

«در زیر شلاق گرسنگی و حرص و یاس و عصیان بی‌جهت نعره می‌کشیدند و حرف‌های بد و بی‌راه و سخنان تند و رکیک به همدیگر می‌گفتند و آشکار بود که از خدا و قانون و رسم و شرع و نظامات اجتماعی بی‌خبر و فارغ‌اند و تمام هم‌وغمشان پرکردن شکم خالی و ربودن و قاپیدن چیزی است که به هر قیمتی شده به نحوی آب کنند تا بلکه با چنین درآمد مختصر دردی از هزاران دردهایشان را دوا کنند» (همان).

فقر فرهنگی در میان پنج دوست هم نمایان است. آنان با دیدن فقر محله به‌جای جست‌وجوی راه‌حلی بنیادی و تفکر عمیق، به‌دنبال اقدامات سطحی و کوچک مانند پیدا کردن دزد ساعت می‌روند حتی درک عمیقی در ریشه‌های فقر در این محله ندارند که نشان از نارسایی فرهنگی در طبقات مرفه و تحصیل‌کرده جامعه است. از دیدگاه تاریخی اجتماعی دوشه این روایت نشان‌دهنده نوعی انتقاد به ساختارهای اجتماعی و ایدئولوژی و نابرابری اجتماعی است.

نبود شایسته‌سالاری

«ایجاد نظام حکمرانی مطلوب و تضمین صیانت حقوق شهروندی از طریق سازوکارهای نظارتی در فضای به‌دوراز تبعیض در جهت ایجاد نظامی شایسته‌سالار به‌گونه‌ای که «ژان ژاک روسو»^۱ اصل برابری را غایت قانون‌گذاری می‌بیند. اولین قدم برای فرایند شایسته‌سالاری گردش اطلاعات و ارتباطات به طور شفاف در جامعه است زیربنای مربوط از نظر ساختاری نگرشی قانونی و سازمانی مهیا گردد. استقرار شایسته‌سالار در یک سازمان با شایسته‌دوستی شروع با شایسته‌گزینی و شایسته‌پروری تکامل و با شایسته‌دار تداوم می‌یابد. درواقع شایسته‌سالاری به‌عنوان یک

فرایند تلفیقی به کوششی بلندمدت پیگیر و مستمر برای دگرگونی اجتماعی فرهنگی نیاز دارد» (12, 19).

جمالزاده در داستان خود نبود شایسته‌سالاری را به‌مثابه یکی از مشکلات اجتماعی و اداری جامعه ایران به‌خوبی نشان داده است. جمالزاده نبود شایسته‌سالاری در داستان را از طریق موقعیت شخصیت‌ها در نظام اداری ترسیم کرده است. شخصیت‌های داستان مانند میرزا صالح، آقای دانش‌خواه، حاجی خان هرکدام در دستگاه‌های دولتی مشغول به کار هستند؛ اما برخی از آنان به‌جای کسب تخصص و شایستگی برای انجام‌وظیفه به رابطه و پارتی متکی‌اند.

«حاجی خان گرچه در ظاهر در اداره سیلو مستخدم بود، ولی از آنجایی که در حوالی شهریار آب و زمینی داشت و سالی چند بار سلاح‌های انگور عسگری و یاقوتی او کام رؤسای اداره و هم‌قطارها را شیرین می‌کرد زیاد پی او نمی‌شدند که مرتباً سر کارش حاضر بشود و همین‌قدر که اول ماه به اول ماه برای وصول حقوق سری به اداره می‌زد هیچگاه در دفتر حاضر و غایب جای امضا در مقابل اسمش خالی نمی‌ماند» (18).

در این روایت پرداخت رشوه برای ماندن در سمتی که فرد شایسته آن نیست از معضلات حاکم در ادارات دولتی بوده است. حاجی‌خان در انجام وظایفش کوتاهی می‌کند و این کوتاهی را با دادن سله و رشوه به همکارانش می‌پوشانند.

جمالزاده در ادامه روایت در توضیح شخصیت‌های داستان فساد حاکم بر دستگاه‌های دولتی را نشان می‌دهد. فساد که با رشوه و نبود شایسته‌سالاری گره خورده است. جایی که پنج دوست به دلیل ناکامی خود در تغییر اوضاع اعتراف می‌کنند و آن را ناممکن می‌دانند، زیرا خود هم درگیر این نظام فاسد شده‌اند.

«در این دستگاهی که از بالا به پایین همه اهل تلکه و تسمه‌اند و اگر دستشان دراز نباشد سر ما کلافشان کوتاه خواهد آمد و تا

¹. Jean-Jacques Rousseau

سبیلشان چرب نشود بیلی به زمین هیچ مسلمانی نمی‌زنند وقتی دیدم من روش تازه‌ای پیش گرفته‌ام و از قبول بعضی تعارف‌ها و پیشکش‌های جزئی امتناع می‌ورزم اسباب خیالشان گردید و نسبت به من مظنون شدند و رفتارشان با من عوض شد و بنای پیچ‌پچ گذاشتند و دستگیرم شد که اگر این رویه دنباله پیدا کند به‌زودی نه‌تنها نامم را آجر خواهند کرد» (18).

یا در جایی که دانش‌خواه از مأموریت‌های خود که در آن پول هنگفتی نهفته است سخن می‌گوید:

«نصب کرده بودم تا که پا از دایره درستی و شرافتمندی بیرون نگذارم که از طرف وزیر حکم صادر شد که برای بازرسی گمرکات سیستان باید حاضر باشم که تا یک ماه دیگر حرکت نمایم خودتان خوب می‌دانید که برای ما مأمورین دولتی چنین پیشامدی امری از حیاتی و مماتی و شاید دیگر هیچ‌وقت تا آخر عمر چنین پایی برایم نیفتد، از طرف دیگر ملتفت شدم که چرا در حکمی که برایم صادر شده یک ماه موعده قرار داده‌اند و دستگیرم شد که لابد اشخاصی هستند که چشم‌داشت دارند که خدمتی به آن‌ها بکنند و اگر نکنم با تدبیری که پیرتان می‌داند و به عناوینی که به عقل شیطان نمی‌رسد اسم دعاگو را از روی حکم برمی‌دارند و اسم صاحب خیر دیگری را به‌جای آن می‌نویسند» (همان). براساس نقد تاریخی - اجتماعی کلود دوشه، ادبیات می‌تواند ایدئولوژی مسلط و نظام‌های اجتماعی فاسد را نقد کند. عدم شایسته‌سالاری یکی از دلایل اصلی فساد و ناتوانی نظام اداری در اجتماع معرفی شده است. چنین سیستمی سبب بروز بی‌عدالتی و نابرابری در ساختارهای مختلف جامعه می‌شود که در بازتولید فقر فرهنگی و مادی دخالت دارند.

گروه‌های اجتماعی

جامعه مرجعی که از نظر کلود دوشه در رمان مطرح می‌شود خواه کلمات باشند، حرکات، اشیاء، مکان‌ها، رویدادها و یا شخصیت‌ها؛ واقعیت‌های معتبری هستند که در واقعیت و در جامعه، مرجعی

دارند و جهان واقعی نویسنده را تشکیل می‌دهد که او از آن برای خلق جهان تخیلی اثر ادبی الهام می‌گیرد و به تجربه شخصی نویسنده وابسته است (6).

گلدمن آگاهی واقعی را آگاهی می‌داند که هر طبقه‌ای نسبت به حفظ منافع خود در شرایط مختلف تاریخی دارد این آگاهی از آنجاکه به شرایط مختلف اقتصادی و تاریخ وابسته است در موقعیت‌های گوناگون تغییر می‌کند؛ اما آگاهی ممکن است آگاهی است که با ذات و سرشت طبقه پیوند خورده و تنها در صورت تحول اساسی جایگاه طبقه ممکن است دچار تغییر ۱۳ داستان خود به یک گروه اجتماعی بسنده نمی‌کند و گروه‌های مختلف اجتماعی را نقد می‌کند. او باتوجه به ساختار جامعه آن زمان و نظام حاکم بر دستگاه‌های دولتی و یا حتی خصوصی شرایط اجتماعی جامعه را نقد می‌کند. او این کار را با استفاده از توصیف شخصیت‌ها انجام می‌دهد. در این داستان با گروه‌های مختلف اجتماعی مانند کارمند، معلم، بزار، فراش و حتی دزد و معتاد روبه‌رو هستیم که هرکدام بازتابی از اجتماع و تاریخ ایران در دوران پس از مشروطه هستند. در این داستان طبقه متوسط را کارمندان تشکیل می‌دهند که از لحاظ اجتماعی در جایگاه متوسطی هستند و علاوه بر کار دولتی درآمدهای جانبی هم دارند.

«رفیق دوم ما آقای دانش‌خواه که در گمرک کار می‌کرد ضمناً با یک نفر از دوستانش که در یکی از خیابان‌های دورافتاده دکان علافی داشت شرکتی راه انداخت و کاروبارش پر بد نبود» (18).

این جمله نشان می‌دهد که در طبقه متوسط هرچند به لحاظ شغلی در وضعیت قرار دارند، اما همچنان از مشکلات اقتصادی رنج می‌برند. از دیدگاه کلود دوشه، گروه‌های اجتماعی درون متن‌های ادبی، بازتابی از جایگاه طبقاتی و مناسبات قدرت در جامعه واقعی هستند. در این جمله، «آقای دانش‌خواه» که کارمند گمرک است، نماینده طبقه متوسط پایین است؛ گروهی که برای تأمین حداقل معیشت، ناچار به فعالیت‌های اقتصادی جانبی و شغل دوم می‌شود.

در چارچوب نظریه دوشه، این روابط نشان‌دهنده ارتباط تنگاتنگ میان موقعیت طبقاتی، فرصت‌های اقتصادی و سازوکارهای بقا در نظام اجتماعی نابرابر است.

گروه دیگری که جمالزاده از آن سخن گفته است طبقه محروم جامعه هستند. این فقیران که در داستان در محله مسگرآباد زندگی می‌کنند نمادی از فلاکت و زندگی فقیرانه هستند که بخش بزرگی از جامعه آن زمان درگیر آن بودند. این گروه به شدت درگیر فقر مادی و فرهنگی هستند و در حاشیه قرار گرفته‌اند.

«مردمی بودند درمانده و بی‌خانمان که چون احدی به فکرشان نبود و یا روی یآوری نمی‌دیدند و نمی‌خواستند بمیرند و سقط شوند دست و پایی می‌زدند و جانی می‌کردند و همین قدر که مانند کرم زیرپارفته‌ای می‌توانستند کندوکویی بکنند و خود را زنده پندارند و از پس امروز به فردایی امیدوار باشند راضی به نظر می‌آمدند» (18).

در این داستان از طبقه ثروتمند مستقیماً سخنی بیان نمی‌شود، اما در پس‌زمینه داستان اشاره‌ای به این طبقه شده است که از موقعیت اقتصادی خوب برخوردارند و اغلب کاسب و تاجرند. از دیدگاه کلود دوشه، این متن نشان‌دهنده وضعیت گروه‌های اجتماعی فرودست است که به دلیل ساختارهای نابرابر اقتصادی و اجتماعی، در شرایط سختی برای بقا دست‌وپا می‌زنند. این افراد، فاقد فرصت‌های برابر و حمایت‌های اجتماعی، تنها به بقا و امید به فردای بهتر می‌اندیشند. در واقع، فقر مادی و فرهنگی آن‌ها محصول نابرابری‌های ساختاری است که طبقات بالاتر را از امکانات اجتماعی و اقتصادی برخوردار می‌کند.

«رفیق چهارم ما موسوم است به محاسب‌الایاله و در اداره محاسبات کار می‌کند؛ چون خوش‌خط و خوش‌انداخت نزد یکی از تاجرهای خرپول (پس بی‌سواد) صفت منشی شبانه دارد و هفته‌ای سه شب در مقابل حقوق که دوبرابر حقوق اداره او است مکاتبات ارباب خود را انجام می‌دهد» (18).

جمالزاده با بیان کلمه بی‌سواد نشان داده است که طبقه ثروتمند نه از روی سواد و علم که بلکه با رانت و رشوه به این درجه رسیده‌اند و با این بیان به سیستم فاسد جامعه که در آن جایی برای باسوادان نیست تاخته است.

براساس نظر کلود دوشه که گروه‌های اجتماعی بازتاب‌دهنده قدرت حاکم بر جامعه است، می‌توان طبقه‌های نام‌برده در داستان را نمادی از نابرابری اجتماعی و ساختار فاسد اجتماعی در دوران تاریخی عصر نویسنده دانست. داستان بازنمایی از جامعه نویسنده است و نویسنده با استفاده از المان‌های داستان به بازنمایی آن پرداخته و آن را به تصویر کشیده است. در این داستان حتی می‌توان دید که گره متوسط که خود را موظف به اصلاح جامعه می‌دانستند، به دلیل اینکه خود در این سیستم فاسد درگیر شده‌اند از اصلاح بازمی‌مانند و به دلیل منافع شخصی از مسئولیت‌های اجتماعی خود بازمی‌مانند.

«با تاکسی یک‌راست به طرف جنوب شهر به راه افتادند و یک ربع بیشتر طول نکشید که بدان‌جا رسیدند ناگهان خود را در عالم عجیب‌وغریبی یافتند» (18).

از منظر کلود دوشه، این جمله نمایانگر تفاوت‌های طبقاتی و تقسیم‌بندی اجتماعی درون شهر است. سفر به جنوب شهر که معمولاً منطقه‌ای با شرایط اقتصادی پایین‌تر است، به‌طور ضمنی نشان‌دهنده تفاوت‌های جغرافیایی و اقتصادی میان طبقات اجتماعی است. دوشه معتقد است که فضا و مکان‌ها در شکل‌دهی به هویت گروه‌های اجتماعی نقش دارند و افراد از طبقات مختلف در فضاهای متفاوتی قرار می‌گیرند که این تفاوت‌ها بر تجربیات اجتماعی و فرهنگی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. در اینجا، اشاره به «عالم عجیب‌وغریب» می‌تواند نشان‌دهنده تفاوت‌هایی باشد که افراد از طبقات بالاتر در مواجهه با محیط‌های فرودست تجربه می‌کنند.

بازنمایی چهره تزویر

از نظر دوشه برای بررسی جامعه‌شناختی یک اثر ادبی، آنچه بیشتر نظر ما را به خود جلب می‌کند، «جامعه‌مندی» متن (جامعه‌مندی نهانی، ضمنی و حتی ناخودآگاه) اثر ادبی است تا جامعه‌مندی آشکار که در گفتارها و رفتارهای ظاهری بارز است. از این رو اهمیت تفکر در باب بخش ضمنی متن در روش دوشه مشخص می‌شود و از طریق منطق متن، هرچه در متن پس زده شده کشف می‌گردد. این موضوع پس زده‌شده بایستی توسط تحلیل ارتباط پروبلماتیک فرد با جامعه نمایانده شود. نقد جامعه‌شناختی علاوه بر تحلیل گفت‌وگوی اجتماعی آشکار متن، به هرچه پشت این گفت‌وگوی اجتماعی وجود دارد و گاه عمیق‌تر از معنای آشکار یک متن ادبی است علاقه دارد. تحلیل بخش ضمنی اثر اجازه می‌دهد که اثر واقعی جامعه مرجع بر روی متن را دریابیم (13).

از نظر دوشه داستان بازتاب‌دهنده قدرت حاکم در جامعه نویسنده است. تزویر به عنوان یکی از پدیده‌هایی که در جامعه پذیرفته شده است ریشه در فساد اجتماعی و نبود شایسته‌سالاری اتفاق می‌افتد. جامعه‌ای که در آن افراد با ظاهر خدمت به جامعه و ادعاهای اخلاقی در واقع به دنبال منافع شخصی خود هستند و نابرابری و فساد را بازتولید می‌کنند.

تزویر در هر طبقه‌ای به نحوی بروز می‌کند. در طبقه متوسط برای استفاده از مزایای سیستمی که در آن فعالیت می‌کنند. این افراد با اینکه خود از فساد و بی‌عدالتی ناراضی‌اند؛ اما از این سیستم به نفع خود استفاده می‌کنند.

«اگر درست فکر کنید خواهید دید که پایه و اساس و پایه عدالت اجتماعی که امروز ورد زبان کوچک و بزرگ گردیده است و اصلاح اجتماعی هم از مساوات اقتصادی زیاد دور نیست. آدم اگر جیبش خالی باشد ولی بتواند شکمش را سیر کند» (18).

این سخن در حالی مطرح می‌شود که در ادامه خلاف این سخن را از پنج دوست می‌شنویم. افرادی که به خاطر منافع شخصی خود از اصلاح بازماندند. در این جمله، تزویر از منظر نظریه کلود دوشه

به عنوان یکی از واکنش‌های اجتماعی در برابر نابرابری‌های اقتصادی و ساختارهای طبقاتی جامعه تحلیل می‌شود. در اینجا، اشاره به «عدالت اجتماعی» و «مساوات اقتصادی» به طور ضمنی بازتاب‌دهنده تناقضات درونی سیستم اجتماعی است که اصولی مانند عدالت را می‌سازد، اما در عمل، این اصول در سطح فردی یا اجتماعی با واقعیت‌های اقتصادی همخوانی ندارند. تزویر در این زمینه به این گونه بروز می‌کند که افراد ممکن است از اصلاحات اجتماعی سخن بگویند، اما در عمل تنها به تأمین نیازهای اولیه خود پرداخته و از نابرابری‌های ساختاری چشم‌پوشی کنند.

«حاجی خان گلو را صاف کرده گفت حقیقتش این است که من در همان چهار پنج روز اول مجبور شدم از این منظور مقدسی که داشتم و با خود و خدای خود عهد کرده بودم به انجام برسانم صرف نظر کنم علتش هم این بود که مورد مسخره و استهزای هم‌قطارها واقع گردیدم» (13).

و یا در مورد قماشچی که گفت:

«من در همان سه روز اول که خواستم به اصطلاح به تزکیه نفس بپردازم و لب به دروغ نگشایم و دست به حرام آشنا نسازم چنان خودم را با کساد روبه‌رو دیدم که برایم آشکار گردید که اگر بخواهم به همین رویه پیش بروم عایداتم منحصر خواهد گردید به همان شندرغازی که از اداره می‌گیرم و خلاصه آنکه هم خودم و هم زن و بچه‌ام باید پاها را به طرف قبله دراز کنیم» (13).

روایت‌ها نشان می‌دهد که تزویر یکی از ویژگی‌های فراگیر در زندگی اجتماعی آن دوران بوده است و افرادی که در ظاهر به دنبال تغییرند در عمل قادر به انجام آن نیستند؛ زیرا برخلاف عادت و روال اجتماع شدن آن‌ها را منزوی کرده و از زندگی حادقلی بی‌بهره می‌مانند. این تناقض میان رفتار و گفتار نمونه‌ای از ریاکاری و تزویر اجتماعی است که جمalzاده آن را به خوبی به تصویر کشیده است.

نتیجه‌گیری

در بررسی متن ادبی دوشه جامعه‌ای را نشان می‌دهد که براساس آن واقعیتی که دور از دسترس است و تفکر غالب در اجتماعی که پنهان مانده است در متن نمایان می‌شود. دوران تاریخی ایران، مخصوصاً دوران بعد از مشروطه و اواخر قاجار و اوایل پهلوی، نمودی بارز از سیستم حکمرانی ضعیف بوده است که جمالزاده در داستان‌های خود به تصویر کشیده است. با بازنمایی داستان «بيله ديگ، بيله چغندر» و «نمک گندیده» دغدغه اجتماعی نویسنده را از میان روایت و متن می‌توان دید. تحلیل ادبی کلود دوشه که به کل ساختار درونی، موضوعات اجتماعی، محدودیت‌های عمومی می‌پردازد و متن ادبی به وسیله آن جامعه زمان نویسنده را به تصویر می‌کشد. این دو داستان محصولی ادبی - اجتماعی هستند که روایتگر جامعه و تاریخ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عصر نویسنده است و نویسنده با طنز به بیان آن پرداخته است. جمالزاده جامعه‌ای را به تصویر کشیده است که پر از ریا، تزویر، فساد، دزدی، استبداد و بی‌فرهنگی و فقر است و شخصیت‌های داستان بیانگر این موضوعات هستند. نبود شایسته‌سالاری و فقر مادی و فرهنگی نشانگر نبود ساختاری سالم و کارآمد در عصر نویسنده بوده است. جمالزاده در داستان «بيله ديگ، بيله چغندر» نبود شایسته‌سالاری و فقر فرهنگی جامعه را به تصویر کشیده است. او با بیان داستان دلاکی که به مقام دولتی رسیده است، نبود شایسته‌سالاری را نقد کرده است. او در داستان گروه‌های مختلف اجتماعی را نقد کرده especially in societies where direct criticism of authority was not possible. In the context of modern Persian literature after the Constitutional Revolution, Jamalzadeh emerged as a pioneering voice who used colloquial and humorous language to portray complex social issues in an accessible manner. This study situates Jamalzadeh's stories within their socio-historical milieu, analyzing them through Duchet's conceptual

و از مردسالاری، زنان، فقر، طبقات مختلف اجتماعی سخن گفته و آن‌ها را نقد کرده است. در داستان «نمک گندیده» جمالزاده جامعه‌ای را نشان داده است که دچار فقر مطلق است و مردم متوسط آن درگیر فساد اداری و اجتماعی هستند و نمی‌توانند در برابر این فساد اداری و اجتماعی کاری انجام دهند. جمالزاده نشان داده است که فساد می‌تواند در تمام ارکان جامعه رخ کند و حتی طبقات پایین جامعه را هم درگیر خود نماید. براساس نظریه کلود دوشه می‌توان گفت که جمالزاده در هر دو داستان تصویری از جامعه‌ای ارائه می‌دهد که نابرابری و فساد و بحران‌های اخلاقی در نتیجه نابسامانی اقتصادی و فقدان شایسته‌سالاری به وجود آمده است. نویسنده وضعیت جامعه‌ای را به تصویر کشیده است که تلاش افراد برای تغییر آن ناممکن است و افراد به تظاهر و ریا روی آورده‌اند. در نهایت می‌توان گفت که این دو داستان بازتابی از جامعه عصر نویسنده است که به عنوان بازتاب هنری و انتقادی از جامعه به عواقب تزویر، نبود شایسته‌سالاری، فاصله طبقاتی و فساد هشدار می‌دهد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study explores the socio-historical critique of the two short stories Bileh Dig, Bileh Choghondar and Namake Gandideh by Mohammad Ali Jamalzadeh, employing the socio-historical theory of Claude Duchet as its theoretical framework. Literature, particularly satirical fiction, has historically provided a safe yet powerful space to critique entrenched systems of power, inequality, and corruption,

triad of “textual society,” “reference society,” and “sociogram” to uncover how the stories reflect and reconstruct the power dynamics, class hierarchies, and ideological structures of early twentieth-century Iranian society. As Duchet asserts, literary texts are not passive mirrors of reality but active producers of social meaning, containing traces of the historical and cultural contexts that shaped them (4). By decoding the textual signs, narrative structures, and character portrayals in these stories, this study demonstrates how they embed critiques of the corruption, hypocrisy, and systemic inequalities that permeated Iranian society during Jamalzadeh’s era.

The first part of the analysis focuses on “Bileh Dig, Bileh Choghondar,” which narrates the tale of a humble bath attendant who, through sheer chance and personal connections, ascends to the role of a governmental advisor in Iran despite lacking education or administrative experience. This narrative functions as an allegory of the absence of meritocracy and the pervasive role of patronage in post-Constitutional Iran, when bureaucratic and political posts were often filled through personal ties rather than competence (10-12). Through Duchet’s notion of “reference society,” the story reveals how this corruption was rooted in structural inequalities and social norms that legitimized unqualified individuals’ rise to power. The bath attendant’s background of poverty and his subsequent glorification as a “modernizer” despite his incompetence reflect a society

where cultural and educational capital are overshadowed by spectacle and connections. As the narrator observes, ordinary people accept his authority without scrutinizing his qualifications, a phenomenon Duchet would interpret as the ideological reproduction of power structures within narrative discourse (2). The story also depicts deep material and cultural poverty as twin forces sustaining these dynamics. The lower classes are shown as lacking not only resources but also the cultural literacy needed to critically assess authority figures, reinforcing Duchet’s argument that literature can reveal the hidden mechanisms by which societies normalize exploitation and inequality.

A parallel line of analysis examines how Jamalzadeh portrays class stratification and gender exclusion within the same story. Through satirical depictions of different social groups symbolized by the color of their hats—yellow-hatted laborers, white-hatted clerics, and black-hatted aristocrats—Jamalzadeh illustrates a rigid hierarchy where the laboring classes toil for the enrichment of the elite while themselves dying in poverty (9). This aligns with Duchet’s emphasis on literature as a site where the structures of class conflict are both reflected and reimagined (4). The narrator also notes the near invisibility of women, who appear veiled and excluded from public spaces, embodying the gendered marginalization entrenched in the patriarchal order. Their erasure signals how the narrative world mirrors the reference society’s systemic

silencing of women, turning them into ghostlike figures who exist physically but are denied cultural presence. As (13) notes, sociological criticism seeks to foreground precisely such hidden layers of social relations encoded in texts. Jamalzadeh's satirical tone accentuates this social critique, transforming the narrator into a witness who exposes the absurdity of a system that rewards ignorance and suppresses half of its population. Duchet's concept of the "sociogram" is particularly relevant here, as it maps the interplay of power between these groups, showing how narrative relationships reproduce or subvert societal hierarchies.

The theme of hypocrisy and dissimulation emerges as another crucial motif in Jamalzadeh's portrayal of Iranian society. Hypocrisy is represented both as an individual survival strategy and as a structural cultural practice, especially among the black-hatted elites who, according to the narrator, are bound by an oath to act solely in pursuit of personal gain (9, 15). Duchet's framework helps explain this as more than moral failing: it is a behavioral adaptation shaped by socio-economic constraints. In a stratified society, individuals from lower classes like the bath attendant adopt deceptive practices to gain favor with the powerful, as when he feigns miraculous healing abilities to attract a wealthy client. This reflects what (16) describes as the pervasive socialization of duplicity under oppressive structures. Through satire, Jamalzadeh denounces how systemic

corruption forces individuals to prioritize appearances over integrity, eroding authentic social bonds. Duchet's notion of the "textual society" clarifies how these personal acts of deceit are actually symptoms of a broader ideological order, wherein survival depends on conforming to the expectations of dominant classes. Thus, the story critiques not only individual hypocrisy but also the societal mechanisms that produce and reward it.

In the second story, "Namake Gandideh," Jamalzadeh shifts focus from individual imposture to collective moral decay. The narrative follows five old friends, each employed in various governmental or semi-governmental jobs, who struggle to survive financially and attempt to reform themselves after witnessing extreme poverty in the slums of Masgarabad. Yet only one of them manages minor personal improvements, while the others relapse, rationalizing their failure. This illustrates how entrenched corruption and systemic dysfunction thwart individual reform, echoing Duchet's claim that literature reveals the historical and social structures that shape behavior (6). The friends' descent into resignation exemplifies what (17) terms the futility of isolated individual action against entrenched social forces. Their encounters with abject poverty—where skeletal figures shuffle through garbage like nameless shadows—depict the dehumanizing effects of structural inequality, consistent with Duchet's view that literature exposes the ideological apparatus sustaining class hierarchies. The

narrative portrays poverty as not merely material deprivation but as producing cultural impoverishment: the poor are stripped of education, values, and even hope, resorting to primal survival behaviors. As (8) notes, cultural sociology emphasizes how everyday life and identity are shaped by cultural industries and access to knowledge; here, deprivation of such access perpetuates the cycle of destitution. Thus, the story aligns with Duchet's argument that poverty and cultural decay are mutually reinforcing outcomes of systemic exploitation.

Another salient theme in "Namake Gandideh" is the absence of meritocracy within bureaucratic systems. Several characters occupy state positions not through competence but through personal connections, bribery, and favoritism, such as Hajji Khan, who secures his post in the grain administration by offering gifts of grapes to superiors to excuse his absenteeism (18). This echoes the critique of "bureaucratic patrimonialism" described by (19) and further analyzed by (12), where offices are treated as personal fiefdoms rather than institutional responsibilities. From Duchet's perspective, this reflects how narratives encode and naturalize the ideological acceptance of corruption as routine. Even when one character, Daneshkhah, aspires to ethical conduct, he faces ostracism and threats to his livelihood, illustrating how corrupt systems punish integrity and reward complicity. This resonates with (14) who emphasizes that

sociological criticism seeks to expose how texts reflect the real-world pressures that shape characters' ethical compromises. Through this portrayal, Jamalzadeh underscores the structural barriers to social reform: as long as governance relies on patronage rather than merit, individual virtue cannot effect systemic change. Thus, Duchet's model reveals how the text critiques the ideological reproduction of injustice within bureaucratic and economic structures.

Throughout both stories, Jamalzadeh uses vivid depictions of social groups to map the stratified structure of Iranian society, from impoverished laborers and marginalized women to corrupt elites. The Masgarabad slum dwellers embody the extreme lower class, "writhing like worms" in filth, devoid of names, identities, or aspirations (18). Middle-class clerks such as Daneshkhah represent the struggling lower-middle stratum, compelled to take side jobs yet still unable to escape financial precarity. By contrast, the black-hatted khans symbolize an exclusive elite fraternity, described as a secretive "divan" whose members adopt grandiose animalistic titles to signify their dominance (9). Duchet's notion of the "sociogram" clarifies how these characters' interactions reproduce hierarchical power relations, while (5) reminds us that aesthetic value cannot be divorced from the historical dynamics that shape art. Moreover, Jamalzadeh's gender portrayal—where women appear only as faceless figures in black shrouds—signals their structural

exclusion from the public sphere. This aligns with Duchet's assertion that texts carry imprints of the social discourses of their time (3). By weaving these characters into satirical yet poignant narratives, Jamalzadeh constructs a literary microcosm of a crisis-ridden society, thereby fulfilling what (1) describes as literature's role in documenting and critiquing hidden societal realities. The stories thus transcend mere fiction to serve as socio-historical testimonies, exposing how systemic inequality, cultural impoverishment, hypocrisy, and patriarchal silencing coalesced to stifle Iran's early modern society.

In conclusion, this study demonstrates that Jamalzadeh's "Bileh Dig, Bileh Choghondar" and "Namake Gandideh" serve as incisive critiques of the socio-political and cultural order of their time, portraying a society ensnared in corruption, class oppression, and moral decay. Through the lens of Duchet's socio-historical theory, the stories reveal how literature can function as both a reflection and a reconstruction of historical realities, embedding within their narratives the ideological struggles, power relations, and cultural fractures of their reference society. By exposing the mechanisms through which inequality and hypocrisy are normalized, these works exemplify the critical power of fiction to challenge dominant ideologies and awaken social consciousness. Ultimately, Jamalzadeh's satirical narratives stand not only as artistic achievements but also as enduring socio-historical documents that

illuminate the entangled crises of their era and underscore the transformative potential of literature as a tool for social critique and cultural self-reflection.

References

1. Mohammadi Fasharaki M, Ghafouri A. A sociological reflection on the last work of fiction by Jalal Al-Ahmad with a view to Lucien Goldmann's theory. *Research Journal of Fiction Literature*. 2024;3(1):215-40.
2. Makaryk IR. *Encyclopedia of Contemporary Literary Theory*. Tehran: Agah; 2011.
3. Duchet C. *Histoire et société: Essais de critique historique et sociologique*. Paris: Editions du Seuil; 1985. 47 p.
4. Duchet C. *Sociocritique*. Paris: Nathan; 1979.
5. Zima PV. *An Introduction to the Sociology of Literature: The Sociology of the Novel from the Perspectives of Ian Watt, Lukács, Macherey, Goldmann, and Bakhtin*. Tehran: Naghsh-e Jahanmehr; 2000.
6. Duchet C. *Une écriture de la socialité*. Paris: Seuil; 1973.
7. Duchet C, Tournier I. *Sociocritique. Dictionnaire universel des littératures*. Paris: PUF; 1994. p. 35-72.
8. Khademian T. *An Introduction to the Sociology of Cultural Views and Theories*. Tehran: Jahan-e Ketab; 2023.
9. Jamalzadeh SM. *There was one, there was not one*. Tehran: Sokhan; 2000.
10. Weber M. *Religion, Power, and Society*. Tehran: Hermes; 2010.
11. Mirabbasi M. *Characteristics of Meritocracy*. *Tadbir Journal*. 1998;169-82.
12. Shahsavari Fard S. *Meritocracy in the society of iran(In a Cartesian doubt)*. *Recent Developments in public law*. 2022;1(1):22-40.
13. Hejazi N, Meshgini M. *Comparative study on The Little Prince and Animals Farm according to Claude Duchet's sociocritical model*. *Research in Contemporary World Literature*. 2021;26(1):110-42.
14. Yousefian F, Hasan N. *A Sociological Analysis of Nader Ebrahimi's Book Ibn-e Mashgaleh*. *Journal of Contemporary World Literature Research*. 2021(84):593-620.
15. Anvari H. *Farhang-e Bozorg-e Sokhan (The Great Dictionary of Sokhan)*. Tehran: Sokhan; 2002.
16. Islami Nodushan MA. *Reflection on Hafez*. Tehran: Yazdan; 2003.
17. Valipour Hafshejani S. *Lucien Goldmann and Genetic Structuralism*.

- Humanities Journal (Semnan). 2008;7(25):129-43.
18. Jamalzadeh SM. old and new. Tehran: Sokhan; 2001.
19. Sam Deliri I. Meritocracy Development in the Economic Management Structure. Iranian Economics Journal. 2005(81):82-9.